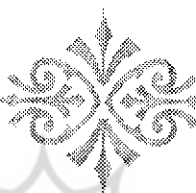


نکته‌ای بر نکات



عباس یزدانی



در شماره هشتم نشریه وزین بیّنات، مقاله‌ای تحت عنوان «نکات قرآنی» از محقق گرامی آقای بهاء‌الدین خرمشاهی به چاپ رسید که در مقدمه آن از سرانصاف و حقیقت جویی محققان را به بحث و فحص بیش‌تر پیرامون نظریه خود دعوت کرده بودند. البته راقم خود را از محققان نمی‌داند اما چون آنسی مختصر با قرآن داشته و به روخوانی آن موفق است و قبلاً نیز همین سؤال برایش مطرح بوده و برایش پاسخی یافته است آن را نیز مطرح می‌کند تا صاحب نظران به دید نقادی بررسی کنند و از این رهگذر نویسنده را مرهون لطف و نوازش خود سازند.

ایشان به مواردی از آیات قرآن استشهاد کرده‌اند که باید حرف «واو» در آن‌ها زاید باشد و در ترجمه کان لم یکن به حساب آید زیرا اگر عاطفه یا استینافیه معنا کنیم موجب اختلال و فساد معنا می‌شود.

ولی به نظر ما این «واو» در اکثر جای‌ها که ایشان نمونه داده‌اند، یک نوع واو عاطفه است و کاربرد آن نمونه بدیعی از بلاغت قرآن است. مناسب است این واو را «عاطف بر جمل محذوفه» بنامیم زیرا در جاهایی به کار می‌رود که جمله‌ای را بر جملات متعددی عطف کنیم و به جهت نکات بلاغی معطوف علیه را حذف کرده باشیم. در واقع گوینده به جهت اشعار به جالب و حساس بودن معطوف علیه و از طرفی برای جلوگیری از اطاله کلام و نیز جلب توجه و کنجکاوی خواننده و تأثیر و نفوذ بیشتر کلام خود و به جهات دیگر، معطوف علیه را حذف می‌کند و عاطف را باقی می‌گذارد تا نشان پایی از این اجمال و ابهام باقی گذارده باشد.

در آیه شریفه فلما ذهبوا به واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الحب واوحينا إليه لتبئنهيم بامرهم هذا (یوسف/ ۱۲/ ۱۵) حرف «واو» اشاره به جملات عیدیه ای است که همراه جمله بعد از «واو» جواب «لما» به حساب می آیند. گویا قرآن می خواهد این گونه بگوید: «وقتی تصمیم گرفتند او را در چاه بیندازند سخنان بسیاری بین آنان رد و بدل شد. یوسف برادرانش را موعظه کرد و اصرار کرد که آن ها را از تصمیم خود منصرف سازد اما آن ها نپذیرفتند، پیراهن از تنش بیرون کردند. پیکر زیبای یوسف و سیمای مظلومانه و خواهش های جانسوزش آن ها را متأثر ساخت، قدری تردید پیدا کردند اما سرانجام آتش حسادت بر آن ها چیره شد و در وضعیتی که خود بدان راضی نبودند، با چشمانی گریان و دستانی لرزان او را به داخل چاه هل دادند. آن جا بود که به او الهام کردیم: عاقبت، نجات خواهی یافت و ایشان را از چند و چون کارشان آگاه خواهی ساخت.»

نمی خواهیم مدعی شویم جزئیاتی که قرآن از تصریح به آن خودداری کرده است، دقیقاً همین مطلب است ولی مطمئناً مطالبی از این دست است که برای جلوگیری از اطاله کلام و یا اشاره به فوق تحمل بودن آن برای عواطف انسان ها از ذکر آن پرهیز شده است. مثال پنجم ایشان نیز از همین قبیل است.

فلما اسلما وتله للجبین ونادیناه ان یا ابراهیم (صافات/ ۳۷/ ۱۰۳ و ۱۰۴).

گویا قرآن می خواهد قصه را این گونه ترسیم کند: «وقتی پدر و فرزند هر دو تسلیم فرمان الهی شدند و پدر، فرزند را برگونه اش خوابانید، طوفانی از عشق و عاطفه سراسر وجود پدر را در برگرفت. شایستگی و اخلاص اسماعیل و مهر به فرزند و انتظار مادر غوغایی در وجود ابراهیم برپا کرد و وقتی شدت گرفت که اسماعیل از پدر خواست تا به ریسمان دست و پای او را ببندد تا درد جان کندن مزاحم کار پدر نشود. به رغم همه این کشش ها ابراهیم برخود فایق آمد و دشنه برگلوی نازک اسماعیل گذرد که گویا خنجر بر خنجر نهاده بود. در همین حال بود که ندایش دادیم یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا.»

به مثال سوم ایشان در سوره اعراف می پردازیم.

و كذلك نفضل الآيات ولعلمهم يرجعون (اعراف/ ۷/ ۱۷۴).

تفصیل آیات از سوی خداوند متعال غایات متعددی دارد که یکی از آن ها «لعلمهم يرجعون» است. این آیه نظیر دو آیه ذیل است.

وهو الذي سخر البحر لتاكلوا منه لحماً طرياً وتستخرجوا منه حليةً تلبسونها وترى الفلك

مواخر وتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون (نحل/ ۱۶/ ۱۴).

اللّٰهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَّ الْفَلَكَ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
(جائیه/ ۴۵/ ۱۲).

از این دو آیه استفاده می شود که خداوند دریا را مسخّر آدمیان ساخته تا از گوشت آن بخورند، از آن زیور افزارها بیرون آوردند، در آن کشتیرانی کنند، به کسب روزی پردازند و شکر خدا به جای آورند.

چنان که ملاحظه می کنید، غایات متعددی برای تسخیر دریاها مدّ نظر بوده است حال اگر بلاغت اقتضا می کرد، که تنها به ذکر غایت آخر اکتفا شود در آن صورت دو آیه فوق مثل آیه ۱۷۴ سوره اعراف نازل می شد (دقت شود).

آیه ۷۵ سوره انعام و آیه ۱۴۰ سوره آل عمران نیز نظیر نمونه سوم ایشان است.

و كَذٰلِكَ نُرِي اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ .

وتلك الايام نداولها بين الناس و ليعلم الله الذين آمنوا و يتخذ منهم شهداء و الله لا يحب الظالمين و ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين .

مثال هفتم ایشان نیز جای تامل دارد . جا دارد آیه ۷۳ سوره زمر را با آیه ۷۱ که نظیر هم اند مقایسه کنیم تا رمز وجود «واو» در آیه دوم معلوم شود .

وَسِيْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَى جَهَنَّمَ زَمْرًا حَتّٰى اِذَا جَآءَهَا وَفَتَحَتْ اَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا .

وَسِيْقَ الَّذِيْنَ اٰتَقَوْا رِبِّهْمُ اِلَى الْجَنَّةِ زَمْرًا حَتّٰى اِذَا جَآءَهَا وَفَتَحَتْ اَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا .

به گمان ما قرآن می خواهد بفرماید: «وقتی دوزخیان را به دوزخ می برند به محض رسیدن آنان به جهنم، درهای آن باز می شود و آنان به جهنم سرنگون می گردند اما وقتی بهشتیان را به بهشت می برند، آداب و تشریفات فراوانی برای تعظیم و تجلیل از آن ها برگزار می شود. فرشتگان در صفوف به هم فشرده با جام های زرین و دسته گل های بهشتی به استقبال می آیند. از هر سو سروش تحسین و شاد باش شنیده می شود. حوریان با آواز دلربا و الحان طرب افزا هلله کنان گوهر و مروارید نثار می کنند. درخت طوبی به اهتزاز درمی آید و بر سروروی بهشتیان غنچه های گل می افشاند و درچنین حال و هوایی درهای بهشت گشوده می شود و بهشتیان به درون بهشت می روند.»

ممکن است بفرمایید در اشعار عرب جاهلیت چنین «واو»ی سابقه ندارد و باید نظیر آن را به ما نشان دهید. در پاسخ می گوئیم: احصای تامی صورت نگرفته است چه بسا شواهدی پیدا کنیم اما برفرض که این گونه استعمال سابقه نداشته باشد، قرآن خود معیار است زیرا از جهت بلاغت و ادبی قرآن تابع ادبیات عرب جاهلیت نیست بلکه فوق آن و مهیمن برآن است زیرا از

جهت بلاغی فوق العاده در سطح ممتازتری از بلغای جاهلیت است. ملاک و معیار، سازگاری و حلاوت استعمال در کام اهل زبان است هر چند اهل زبان چنان ساختاری را تا به حال نشینده باشند چنان که بعضی از واژه‌های مجعول و خود ساخته ادیبان زمان ما در ذایقه ایرانیان شیرین می‌آید و به کار برده می‌شود و بعضی از آن‌ها مقبول طبع نمی‌افتد و متروک می‌شوند. به گونه کلی تشبیهات، استعارات، مجازها و ساختارهای لفظی در هیچ زبانی از قاعده خاصی پیروی نمی‌کنند و به اصطلاح سماعی هستند. معیار نهایی، ذائقه اهل زبان است. قرآن در این زمینه سرآمد والگوست و از هر عرب بلیغی ادیب تر و بلیغ تر است لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین (نحل/ ۱۶/ ۱۰۳). ممکن است ادیبان عرب توالی کلمات یا حروف را خلاف فصاحت بدانند اما ما در قرآن نظایری برای آن می‌یابیم که به رغم توالی پی در پی هیچ گونه اشمئزاز و ثقلتی را موجب نمی‌شود چنان که در سوره هود هفت میم پی در پی تلفظ می‌شود و حلاوت خاص خود را دارد قیل یا نوح اهبط بسلام منا وبرکات علیک و علی ام من معک و ام ستمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم (هود/ ۱۱/ ۴۸).

قبل از ایشان نیز بعضی از ادیبان «واو» را در بعضی از مثال‌های ایشان زاید دانسته‌اند. در کتاب مشکل اعراب القرآن تألیف مکی بن ابی طالب قیسی به عنوان یکی از احتمالات در آیه حتی اذا جاووها و فتحت ابوابها «واو» را زاید شمرده است. ابن هشام در کتاب مهم مغنی اللیب می‌نویسد:

والثامن واو دخولها کخروجها وهی الزائدة اثبتها الکوفیون والاخفش وجماعة وحمل علی ذلك حتی اذا جاووها وفتحت ابوابها بدلیل الآیه الاخری وقیل هی عاطفة والزائدة الواو فی «وقال لهم خزنتها» وقیل: هما عاطفتان والجواب محذوف ای کان کیت وکیت وكذا البحث فی «فلما اسلما وتله للجبین ونادیناه». الاولی والثانية زائدة علی القول الأول أو هما عاطفتان والجواب محذوف علی القول الثانی.

نحاس در کتاب اعراب القرآن درباره آیه فلما اسلما می‌نویسد:

قال الکوفیون: الجواب نادیناه والواو زائدة قال ابو جعفر: والواو من حروف المعانی فلا يجوز ان تزداد فی قراءة ابن مسعود فلما سلما ونادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا فعلت ما امرت به وما رایته فی النوم.

درباره آیه وسيق الذین اتقوا می‌نویسد:

الکوفیون یقولون: الواو زائد وهذا خطأ عند البصریین لانها تفید معنی وهی العطف ههنا والجواب محذوف قال محمد بن یزید: ای سعدوا وحذف الجواب بلیغ فی کلام العرب فاما الحکمة فی اثبات الواو فی الثانی وحذفها من الأول فقد تکلم فیہ بعض اهل العلم

يقول: دلّ بهذا على انها كانت مغلقة ولما قال في اهل الجنة حتى اذا جاوها وفتحت ابوابها دلّ بهذا على انها كانت مفتحة قبل ان يجيئها والله جل وعز اعلم.

زاید گرفتن واو آن هم به این معنا که دخولها کخروجها با اعتقاد ما درباره قرآن سازگار نیست «لم يجعل له عوجا». اگر چنین دیدی داشته باشیم و از نکات بلاغی قرآن غفلت ورزیم، باید در موارد دیگری از آیات قرآن که عکس این گونه موارد است مدعی شویم یک واو کم داریم زیرا در ترجمه باید با واو ترجمه شود یکی از آن موارد این آیه شریفه است. الذين اتينهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به (بقره/۲/۱۲۱). که به نظر هر مترجمی باید قبل از يتلونه حق تلاوته یک واو در ترجمه اضافه شود.

به هر حال نسبت فزونی و کاستی به قرآن که چکیده عالم هستی و جلوه ای از عظمت آفرینش و آفریدگارا است معلول خامی و ناآگاهی ماست. راقم را برادری است که متهورانه لوازم برقی را از هم باز می کند و به نظر خودش تعمیر می کند و در هر بار کالبد شکافی، مستی پیچ و مهره اضافه می آورد و بعد می گوید: این ها زایداند زیرا دستگاه بدون این ها کار می کند.

در پایان دو نکته را یادآور می شویم اول اینکه ترجمه، برگردان کلمات به کار رفته در متن نیست بلکه انعکاس مقصود و مراد گوینده است و در متونی مانند قرآن که محشون از اشارات و لطایف است باید خلاصه تفسیر در ترجمه منعکس شود. به همین جهت است که عده ای معتقدند ترجمه قرآن امکان پذیر نیست و بهترین ترجمه ها قرآن نیز امروزه در معرض نقد قرار می گیرند. نکته دوم این که برای درک مقاصد گوینده، کافی نیست که تنها به سراغ قول نحویان برویم، زیرا نحویان متکفل بیان اشارات و لطایف نهفته در متن نیستند.

به هر حال این واو اگر آن گونه که ما می گوییم نوع خاصی از واو عاطفه باشد، برگردان آن به فارسی با اشکال مواجه می شود. به گمان من بهتر است بادرچ چند نقطه این نکته بلاغی را منعکس کنیم. مثلاً در ترجمه آیه فلما اسلما وتله للجبين ونادیناه ان یا ابراهیم بنویسیم: «وقتی پدر و فرزند هر دو تسلیم فرمان خداوند شدند و پدر فرزند را بر زمین خوابانیدو... ندایش دادیم که ای ابراهیم وظیفه ات را نیک انجام دادی.»

